

دو فصلنامه علمی - تخصصی علامه

سال دهم - شماره پیاپی ۲۸

پاییز و زمستان ۸۹

## جایگاه هایدگر در اندیشه پست مدرن دریدا\*

محمد اصغری\*\*

### چکیده

این مقاله به بررسی جایگاه هایدگر در اندیشه پست مدرن ژاک دریدا می پردازد. دریدا در نقد مباحث فلسفی به ویژه متافیزیک غربی، زبان، ثنویت‌های فلسفی و غیره از هایدگر کمک می‌گیرد و مفهوم «ساختارشکنی» دریدا به نحوی تغییر شکل یافته مفهوم «تخریب» هایدگر است. اندیشه پست مدرن دریدا کاملاً تحت تأثیر هایدگر قرار دارد، ولی این امر بدین معنا نیست که کاملاً با اندیشه او موافق است. نفوذ تفکرات هایدگری بر فلسفه‌های پساساختارگرایی همچون فلسفه دریدا، حاکی از آن است که هایدگر کم و بیش دارای رگه‌هایی از تفکرات پست مدرنیستی است.

**واژگان کلیدی:** متافیزیک حضور، ساختارشکنی، تخریب، زبان، هایدگر و دریدا.

تاریخ پذیرش: ۸۹/۱۱/۱۲

asghari2007@gmail.com

\* تاریخ دریافت: ۸۹/۵/۲۲

\*\* استادیار گروه فلسفه دانشگاه تبریز

## مقدمه

هایدگر از جمله فیلسوفان بزرگ قرن بیستم است که علی‌رغم انتقادات زیاد از اگزیستانسیالیسم او، در نزد فیلسوفان دیگر این قرن از جایگاه خاصی برخوردار است. چارلز تیلور می‌گوید: «اهمیت هایدگر در این واقعیت نهفته است که او یکی از معدود فیلسوفان معاصر است که به ما کمک کرده تا از چنگال عقل‌گرایی رها شویم» (Moran, 2000, p. 245). از نظر رورتی «در فلسفه‌های غیرتحلیلی کمابیش نگاه هایدگری به دنیای مدرنیته حاکم بوده است نه نگاه دیویی‌ایی» (Rorty, 1991, p. 24). همچنین نفوذ هایدگر در اندیشه فوکو غیرقابل اغماض است. در واقع فوکو چندین بار اعتراف کرده که تفکر خود را مدیون هایدگر است. برای مثال وقتی در مصاحبه ۱۹۸۲ از او درباره «نفوذ متفکران» بر اندیشه‌اش پرسیدند، فوکو گفت که هایدگر «نفوذ عظیمی داشته که تا به حال هیچ کس آن را در فرانسه درک نکرده است» (Milchman & Rosenberg, 2003, p. 3). اما بیشترین محبوبیت هایدگر را می‌توان در نزد فیلسوفان پست مدرن مثل فوکو، لیوتار، دریدا، رورتی، لکان و برخی فمینیست‌ها یافت. دلیل این محبوبیت به ماهیت ضد مدرنیستی اندیشه هایدگر باز می‌گردد. می‌دانیم که هایدگر در نوشته‌های خویش کوشیده است اساس تفکر مدرن را زیر سوال ببرد و از این رو به گمان بسیاری از مفسرین پست مدرن، وی دارای رگه‌هایی از تفکر پست مدرنیستی است.

ما در این نوشته صرفاً به یکی از این فیلسوفان پست مدرنی می‌پردازیم که هم تحسین‌کننده هایدگر است و هم منتقد او. این فیلسوف پست مدرن ژاک دریدا است. این مقاله به بررسی جایگاه هایدگر در نظام فکری دریدا می‌پردازد و می‌کوشد نشان دهد که مسیر اندیشه دریدا از بستر تفکر هایدگر عبور می‌کند. با توجه به این امر،

فرضیه این مقاله این است که اندیشه هایدگر دارای رگه‌هایی از تفکرات پست مدرنیستی است که نمود عینی آن را در نزد دریدا می‌بینیم.

### حمله بر متافیزیک غرب

حمله دریدا بر متافیزیک و شالوده‌های آن از طریق نفوذ فکری هایدگر بر او امکان‌پذیر شده است، چنانچه هایدگر نیز در نقد متافیزیک غربی از نیچه الهام می‌گرفت. بنابراین نیچه مقدم بر هر دو فیلسوف مذکور حمله بر متافیزیک را در نوشته‌های خویش آغاز کرده است. عمده‌ترین انتقاد هایدگر بر متافیزیک غربی این است که متافیزیک از وجود غافل بوده و این نقد را در وجود و زمان مطرح نموده است. این کتاب نفوذ زیادی در بین متفکران پست مدرن از جمله دریدا داشته است. بر همین اساس دریدا نیز همانند هایدگر بر متافیزیک غربی می‌تازد و در این کار از هایدگر کمک می‌گیرد. از عناصر اصلی متافیزیک غرب که هایدگر نقد می‌کند، عقل<sup>۱</sup>، سوژه، مفهوم جهان، علم و زبان است که در آثار دریدا مورد انتقاد قرار گرفته‌اند.

هایدگر برای پست مدرنیسم از چنان اهمیتی برخوردار است که گرایش به زبان و توجه به ریشه‌شناسی، در بیشتر آثار پسا‌ساختارگرایان نتیجه نفوذ مستقیم هایدگری است. برای مثال تخریب فلسفه غرب هایدگر یکی از دغدغه‌های اصلی نظریه پست مدرن است؛ این امر مخصوصاً در مورد ساختار شکنی دریدا صادق بوده و هدف آن از کار انداختن متافیزیک غرب است (Taylor & Winquist, 2001, p.174). همچنین مفهوم «پایان متافیزیک» که در اندیشه دریدا بسیار برجسته می‌شود، اساساً ریشه در فلسفه اگزیستانسیالیستی هایدگر دارد. از نظر هایدگر متافیزیک غرب افلاطونی است<sup>۲</sup> و این افلاطون‌گرایی است که بین وجود و موجود تمایز قائل شده است. باید خاطر نشان کرد که قبل از هایدگر این نیچه بود که افلاطون‌گرایی را مورد حمله قرار داده؛ ولی در

عین حال، هایدگر، نیچه را به عنوان «آخرین متافیزیسین» می‌داند؛ اما دریدا بر این باور است که هایدگر در شناخت نیچه به عنوان آخرین متافیزیسین، از «تفاوت آنتولوژیکی» و تقدم وجود غافل بوده است (Norris, 1987, p.203)؛ بنابراین، پروژه دریدا را می‌توان ساختارشکنی فرضیه پایان متافیزیک دانست.

هایدگر وظیفه تفکر را فائق آمدن بر متافیزیک می‌داند. گرچه دریدا فائق آمدن هایدگر بر متافیزیک را نوعی درافتادن با متافیزیک می‌داند ولی همانند وی، این دغدغه را دارد که چگونه با متافیزیک غرب روبرو شود، در عین حال که اسیر آن نباشد. به سخن دیگر، به گمان دریدا و بسیاری از پست مدرنیست‌ها، هایدگر علی‌رغم نقد متافیزیک، هنوز از عناصر متافیزیکی استفاده می‌کند و دریدا در نوشته های خود به نقد هایدگر نیز می‌پردازد.<sup>۳</sup>

آنچه مبرهن است، این است که دریدا در نقد متافیزیک از اصطلاح "Destruction" (به زبان آلمانی) هایدگر استفاده می‌کند؛ لذا می‌بینیم که «وقتی که دریدا واژه «ساختارشکنی» (deconstruction) را در ۱۹۶۷ مطرح کرد، آن را به عنوان ترجمه دو اصطلاح "Destruction" و "Abbau" هایدگر معرفی نمود» (Jack & Roffe 2004 p.121). ساختارشکنی دریدا مثل "Destruction" هایدگر کوششی در راه مبارزه با جزمیت‌های متافیزیک مغرب زمین است. البته تفاوت‌هایی نیز بین این دو اصطلاح وجود دارد که در اینجا قصد پرداختن به آن را نداریم، بلکه صرفاً به نفوذ اندیشه هایدگر در فلسفه دریدا متمرکز می‌شویم.

چنانچه پیشتر اشاره کردیم، متافیزیک غربی از نظر هایدگر با مفهوم وجود و موجود در ارتباط بوده است. دریدا تحت تأثیر هایدگر از اصطلاح «متافیزیک حضور» برای بیان مقصود هایدگر از متافیزیک غرب استفاده می‌کند. فهم وجود از منظر هایدگر مستلزم فهم زمانمندی یعنی گذشته، حال و آینده است. بنابراین وجود هم شامل امر

حاضر است و هم امر غایب. یک شی موجود تنها آن چیزی نیست که اکنون خودش را بر ما نشان می‌دهد، بلکه اکنون برای ما حاضر نیست؛ زیرا «آن» یا گذشته است یا آینده. گرنز می‌گوید: «وقتی فیلسوفان پست مدرن با این عقیده هایدگر مواجه می‌شوند، می‌پرسند که چه چیزی حضور و غیاب موجود در وجود را به هم متصل می‌کند؟ دریدا با این سوال که ناشی از تفکر هایدگر است گلاویز می‌شود» (Grenz, 1996, p.106). به زعم برخی مفسرین، دریدا در این اعتقاد که پایه اصلی بنای فلسفه مغرب زمین (presence) است پیرو هایدگر است و از این‌رو هدف اصلی او این است که ساختارشکنی کند (Taylor & Winquist, 2001, p.245).

هایدگر مدعی است که از دوران افلاطون به بعد، «حضور» مبنای قرار گرفت و مقولات متافیزیکی بر حسب حضور اصالت یافتند. وی معتقد است که برخی از فلاسفه پیشین، حقیقت وجود را امری مستقر در حال حاضر می‌شمردند. یعنی آنچه را که در لحظه حال، حضور دارد، واجد حقیقت است. هایدگر می‌کوشد بر این متافیزیک و حقیقت فائق آید.

کار اولیه دریدا نیز ادامه کار هایدگر در بررسی مسئله فائق آمدن بر متافیزیک است و می‌کوشد شرایط امکان و عدم امکان «کلام-محوری» را در پاره‌ای زیرساخت‌های مشخص پیدا کند، مانند «ردپا» و «تفاوت» (موفه، ۱۳۸۵: ۸۳). تأثیرپذیری دریدا از این فیلسوف اگزیستانسیالیست تا حدی است که وی حتی از اصطلاح‌شناسی هایدگر نیز کاملاً استفاده می‌کند. برای مثال اصطلاحاتی مثل «ردپا»، «تفاوت»، «پایان متافیزیک» و «کاربرد» و «مفهوم عامیانه زمان» که در کتاب *حواشی* فلسفه مفصل به بررسی این اصطلاحات پرداخته است.<sup>۵</sup> وی در تشریح این اصطلاحات به نوشته‌های هایدگر از جمله وجود و زمان رجوع می‌کند.

مفهوم «حضور» در اندیشه هایدگر به همان اندازه مهم است که در اندیشه دریدا. استعاره حضور باعث گردیده که فلسفه نظامی از مفاهیم را به وجود آورد که می توان مفهوم آن را اساساً خداشناختی دانست؛ چیزی که هایدگر سنت هستی - خداشناختی نامیده است. هستی شناسی و خداشناسی بر پس زمینه مشترک، برداشت کلی از وجود، علت اولی و دلیل غایی اشیا تأکید دارند. به سخن دیگر، آنچه را که هایدگر «افلاطون گرایی» یا «متافیزیک هستی - خداشناسی» نامیده، دریدا «متافیزیک حضور» یا «کلام محوری» (Logocentrism) می نامد. دریدا در *گراماتولوژی درباره کلام محوری* می گوید: «کلام محوری کاملاً از تفکر هایدگر غایب نیست» (Derrida, 1998, p. 12). وی در نظریه ساختارشکنی خود با اتکا به هایدگر و نیچه آوامحوری را نقد می کند. دریدا در کتاب *روح: هایدگر و پرسش* به مضمون روح نزد هایدگر می پردازد و در صفحات پایانی فصل اول از *گراماتولوژی* نیز به احیای لوگوس محوری هایدگر علاقه خاصی نشان می دهد (پین، ۱۳۸۰: ۲۰۷).

این فیلسوف پست مدرن ادعای هایدگر مبنی بر اینکه متافیزیک در فرهنگ غربی فراگیر بوده است را تکرار می کند. به نظر هر دو فیلسوف، نفوذ سنت دوگانگی های افلاطونی (واقعیت/نمود، روح/جسم، حقیقت/خطا) در فرهنگ مغرب زمین خود را در تمامی حیطه ها از جمله در حیطه ادبیات و نقد ادبی نیز نشان می دهند. وقتی که دریدا از تفاوت بین وجود و موجودات و نیز از تفاوت بین آشکارسازی و پنهان سازی صحبت می کند، در این تفاوت مساله «حضور» (presence) را کشف می کند. او معتقد است که از نظر هایدگر «یادآوری تفاوت بین وجود و موجودات (تفاوت آنتولوژیکی) یادآور تفاوت بین حضور و زمان حال است» (Derrida, 1982, p. 23). هدف مورد نظر دریدا همانند هایدگر «متافیزیک حضور» است: هایدگر پیش از دریدا علیه این ایده که

هویت‌ها و مجموعه‌هایی وجود دارند که زمینه‌ها و مبانی اندیشه و زبان ما را می‌سازند تاخته است (نوذری، ۱۳۸۰: ۵۱۱).

در این متافیزیک مفاهیم متافیزیکی مثل زمان و تاریخ مبتنی بر حضور هستند. از نظر دریدا «این‌ها {یعنی مفاهیم مذکور} به عنوان راه‌های انحرافی (detours) به قصد ارزیابی مجدد حضور تعیین شده‌اند» (Herron, 1996, p.122). وی با رد این مفاهیم مرکزی متافیزیک غرب همانند هایدگر پایان متافیزیک را اعلام می‌کند.<sup>۱</sup> ناگفته نماند که نفی این مبانی منجر به ضدشالوده‌گرایی (antifoundationalism) می‌شود که مشخصه مهم تفکر هایدگر و دریدا است و از اینرو ضدشالوده‌گرایی دریدا ریشه در تفکرات هایدگر دارد و لذا چیز تازه‌ای نیست.

در این شالوده‌گرایی همواره دوگانگی‌یی حاکم بوده که یکی بر دیگری تقدم (منطقی، فلسفی، علمی و ...) داشته است؛ لذا به زعم اکثر پست مدرنیست‌ها در فرهنگ شالوده‌گرایی غرب، همواره وجود عناصر متضادی مثل روح و جسم، امر تجربی و امر استعلایی، مانعی در راه درک رابطه انسان با واقعیت بوده‌اند و این مشکل دامن‌گیر فلسفه مدرن بوده که فیلسوفان از دکارت تا نیچه تلاش کرده‌اند به فراسوی این دوگانگی‌ها بروند اما به قول رورتی «در حجاب تصورات گیر افتادند».<sup>۲</sup> شاید کانت معروف‌ترین فیلسوف باشد که در فلسفه خود با این عناصر متضاد دست و پنجه نرم می‌کند. دریدا همانند هایدگر بر این باور است که وظیفه متفکر این است که از این دوگانگی‌ها و تضادها رهایی پیدا کند. او با پروژه تخریب متافیزیک سر آن دارد که چنین تقابل‌هایی را برهم ریزد و نشان دهد که در دوگانگی‌هایی که اساس تفکر بشر قرار گرفته‌اند، به هیچ بنیاد و اساسی نمی‌توان دست یافت. هیچ مرکز و اصلی در کار نیست. دریدا به ویژه تقابل نوشتار / گفتار را مورد توجه قرار داده است. به اعتقاد او زایش فلسفه حضور با غلبه کلام و گفتار و خرد همراه بوده است و از آن پس نوشتار

همواره چون امری حاشیه‌ای، دون و همچون پیوست گفتار محسوب شده است. بدین سان دریدا سلطه کلام محوری را از افلاطون تا سوسور و هوسرل دنبال می‌کند؛ اما به گمان دریدا خود هایدگر نتوانسته کاملاً از این دوگانگی‌ها رهایی یابد و لذا در سنت متافیزیکی باقی مانده است. آیا می‌توان از این دوگانگی‌ها رهایی یافت؟ آیا می‌توان بدون این دوگانگی‌ها اندیشید؟ در اینجا قصد پاسخ دادن به این سوالات را نداریم، ولی به نظر می‌رسد که رهایی از این دوگانگی‌ها که شعار اکثر فیلسوفان پست مدرنی مثل دریدا و رورتی و برخی فمینیست‌هاست دشوار خواهد بود.

باید گفت که اصطلاح ساختارشکنی دریدا بر آن است که این عناصر متضاد را به چالش بکشد و نشان دهد که در سنت فلسفی غرب، همواره یکی از این عناصر بر آن دیگری (مثلاً سوژه بر اوبژه) غلبه داشته است. هایدگر می‌خواهد این سنت متافیزیکی را تخریب کند و این سنت هستی-خداشناختی غرب را دگرگون می‌سازد و برای بیان این دگرگونی از اصطلاح «تخریب» استفاده می‌کند. دریدا نیز با تغییر اصطلاح هایدگر به «ساختارشکنی» همین سنت را آماج حملات خود قرار می‌دهد. بنابراین مفهوم ساختارشکنی به نحوی تغییرشکل یافته مفهوم تخریب هایدگر است؛ لذا می‌بینیم که شباهت اندیشه دریدا با اندیشه هایدگر بر همگان پوشیده نیست، در عین حال که با آن تفاوت‌های زیادی نیز دارد.<sup>۱</sup>

## ساختارشکنی و تخریب

مفهوم تخریب هایدگر در ساختارشکنی دریدا متبلور شده است. بدین جهت دریدا می‌گوید: «ساختارشکنی دین زیادی به هایدگر دارد» (Derrida, 1997, p.13). ساختارشکنی دریدا امکانات فراموش شده متافیزیک غرب را آشکار می‌کند و در عین حال عدم کارایی آن را نشان می‌دهد. واژه ساختارشکنی در اصل در نوشته‌های



هوسرل به ویژه در کتاب *ایده‌ها* در قالب مفهوم *abbau* مطرح شده و هایدگر نیز به تاسی از استادش، هوسرل، مفهوم *abbau* را در قالب واژه *destruktion* مطرح و به تبیین آن پرداخت (ضمیران، ۱۳۷۹: ۴۰). بعدها دریدا با پیروی از هایدگر واژه *abbau* یا *destruktion* را به فرانسه دی کانستراکسیون (*deconstruction*) ترجمه کرد؛ زیرا در زبان فرانسه، واژه *destruktion* دارای بار منفی انهدام و تخریب است (همان: ۴۲). اگرچه دریدا شرح مقدماتی خود از شالوده‌شکنی را بر *مقدمه‌ای بر متافیزیک متمرکز* می‌کند، رویه او در خوانش هایدگر برگرفته از تلقی او از «وظیفه تخریب تاریخ هستی‌شناسی» در *هستی و زمان* است (پین، ۱۳۸۰: ۲۱۳). به گمان جاناتان کالر؛ یکی از پیروان دریدا در آمریکا، هدف ساختارشکنی به زیر پرسش بردن فرق‌گذاری‌ها و دوگانگی (تقابل‌های) پایه‌ای سنت فلسفی در غرب مانند ذهن و عین، درونی و بیرونی، استعاره و مفهوم، روایت و فرضیه (یا نظریه)، فرهنگ و طبیعت، زن و مرد، میتوس و لوگوس، بالاخره زبان‌آوری (بلاغت) و منطق است (حقیقی، ۱۳۸۳: ۵۶).

راه‌هایی که دریدا برای گریز از حیطه متافیزیک پیش می‌نهد، عبارت از واژگون ساختن اولویت میان تقابلهای دوتایی است. یعنی اگرچه متافیزیک گفتار را به نوشتار برتری می‌دهد، باید نوشتار را در کانون توجه قرار داد. اصلاً موجه نیست که چون گفتار به نوشتار مقدم بوده، پس برتر است و این هم یک جنبه متافیزیکی است که هر چیز قدیمی‌تر لزوماً بهتر است. یکی دیگر از ترفندهای مناسب تکیه بر اصل عدم تعیین است. «یعنی قطعیت ارزش یک طیف در مقابل با طیف دیگر را مورد پرسش قرار دهیم و مثلاً اگر تا حال حقیقت در فلسفه مورد توجه بوده است، مجاز را واریسی کنیم. یا مثلاً اگر متافیزیک «اصل و مبدأ را تکیه‌گاه خویش قرار داده و استدلال فلسفی را بر پایه آن بنا کرده، ما «حاشیه» را مبنا قرار می‌دهیم و به طور کلی ارزش‌گذاری عملی خود را بر اساس همین عدم قطعیت و تعیین پایه‌ریزی می‌کنیم. باید این دو گانگی را

که بر اساس تضاد و تقابل قرار گرفته زیر و رو کنیم». (ضیمران، ۱۳۷۹: ۳۲). بنابراین، همواره بین پروژه ساختارشکنی دریدا و تلاش هایدگر برای فرارفتن از میراث مقولات و مفاهیم غربی رابطه‌ای وجود دارد (Jack & Roffe 2004, p.14).

## تزلزل زبان

مفهوم متافیزیک حضور و ساختارشکنی، با مساله زبان نیز گره خورده است. دریدا در نقد زبان از هایدگر کمک می‌گیرد همان‌طور که هایدگر از نیچه کمک می‌گرفت. کتاب *مقدمه‌ای بر متافیزیک* از آن رو برای دریدا حائز اهمیت است که نشان‌گر پیشرفت فکری هایدگر است؛ زیرا متعکس‌کننده نارضایتی هایدگر و دریدا از «زبان شناسی قدیمی» ای است که یارای مقابله با این مدعای مضاعف هایدگر را ندارد که، تفکر مطیع «آوای هستی» است و آوای هستی خاموش و مسکوت است (پین، ۱۳۸۰: ۲۱۱-۲۱۲). دریدا در *گراماتولوژی* می‌گوید «بدینسان است که پس از فراخواندن "آوای هستی" آوایی که خاموش، بی صدا، ناخوشایند، غیرقابل بیان و اصیل است، آوای منشأ شنیده نمی‌شود» (Derrida, 1998, p.23). این آوای وجود که معنای آن را در بر دارد، قابل دسترسی نیست. دریدا معنای وجود را در افق هایدگری درک می‌کند و اعتقادی به استعلایی بودن آن ندارد.

مترجم انگلیسی *گراماتولوژی* در پیشگفتار خود بر این کتاب می‌نویسد «وقتی هایدگر وجود را در مقابل تمام مفاهیم قرار می‌دهد، می‌کوشد زبان را از مغالطه منشأ ثابت که هدف ثابت نیز دارد، رها سازد» (Derrida, 199, p.xvi). برای فهم مفهوم زبان در اندیشه دریدا باید ایده *sous rature* را که ریشه در نوشته‌های هایدگر دارد، فهمید. این اصطلاح معمولاً به عنوان «در معرض حذف» ترجمه شده است. واژه‌ای را «در معرض حذف» قرار دادن به معنی نوشتن یک کلمه، خط زدن آن و سپس نوشتن

هر دو آنها یعنی «کلمه» و «کلمه پاک شده» است. ایده اصلی این است: از آنجایی که کلمه غیردقیق، یا ترجیحاً، نارساست، خط می خورد و حذف می شود. ولی چون ضروری است، باز خوانا باقی می ماند. این تدبیر استراتژیک مهم که دریدا مورد استفاده قرار می دهد، از مارتین هایدگر ریشه گرفته است که غالباً کلمه «بودن» را خط می زد (یعنی روی آن علامت ضربدر می کشید) و حذف می کرد (مانند این: بودن) و سپس اجازه می داد که واژه حذف شده برجای بماند، چرا که کلمه نارسا و البته ضروری بود. هایدگر بر این احساس بود که «بودن» نمی تواند معنادار باشد، بلکه همیشه مقدم بر معنی یا در واقع برتر از معنی است. «بودن» مدلول نهایی «مدلول برین» است که تمامی دالها بدان باز می گردند (ساراپ، ۱۳۸۲: ۵۲). دریدا می گوید که «هایدگر مدام به ما یادآوری می کند که معنای وجود نه واژه «being»، نه مفهوم وجود است، بلکه معنای آن چیزی خارج از زبان نیست» (Derrida, 1998, p. 21). معنای وجود در نظر هایدگر و دریدا حاصل بازنمایی زبان از واقعیت نیست. به عبارت دیگر، دریدا همانند هایدگر اعتقادی به خصلت بازنمایی زبان ندارد و بر همین اساس معنای یک واژه جز در بطن جملات و کلمات قابل دسترس نیست. البته دریدا انتقاد هایدگر از اصالت بازنمایی (representationalism) را نقد می کند.<sup>۱</sup>

به هر حال، از نظر دریدا «هرنشانه یا دالی به نشانه یا دال دیگر ارجاع می شود. به همین جهت معنای یک نشانه نیز هرگز کامل نیست و در زنجیره ممتد نشانه در جریان و سیلان است. نشانه ها به آنچه غایب است، اشاره دارند و لذا معانی نیز به همین سیاق غایب اند. معنی پیوسته در حال حرکت، در امتداد زنجیره ای از دالهاست و ما نمی توانیم موقعیت آن را دقیقاً تعیین کنیم، زیرا معنا هیچ گاه مقید به نشانه بخصوصی نیست» (ساراپ، ۱۳۸۲: ۵۳). در اینجا مثال «آب» برای نشان دادن رابطه غیرمستقیم دال و مدلول بسیار روشنگر خواهد بود. وقتی ما در زبان فارسی کلمه یا دال «آب» را به

زبان می‌رانیم، به چند چیز اشاره می‌کنیم. گاهی به باران و دریا، گاهی به فرمول شیمیایی آن یعنی H<sub>2</sub>O و گاهی به استخر آب و اغلب نیز به یک لیوان آب اشاره می‌کنیم. علت اینکه این مدلول‌ها متفاوت‌اند، وابستگی معنا به بافت گفتاری آب است. چون این بافت گفتار متفاوت، متکثر و بی‌پایان است، در نتیجه این همان زنجیره بی‌پایان دال و مدلول است که دریدا از آن سخن می‌گوید.

علاوه بر این، از نظر این فیلسوف پست مدرن، زبان یک هستی‌زمان‌مند است. هنگامی که جمله‌ای را می‌خوانیم، معنای آن اغلب تا پایان جمله پدیدار نمی‌شود. زمان‌مند بودن زبان، دقیقاً بازتاب زمان‌مند بودن بافت گفتاری آن است. منظور از بافت گفتار زمینه فکری، سیاسی، اجتماعی و تاریخی زبان در هر بافت خاص انسانی است که زبان در آن نشو و نما می‌یابد. بنابراین دریدا سیالیت و زمان‌مندی زبان را مدیون هایدگر است.

### نتیجه

بین متفکران پست مدرن، کسی که بیش از همه، از هایدگر تأثیر پذیرفته و نگاه پست مدرنیستی او به فلسفه غرب از عینک هایدگر صورت گرفته، ژاک دریدا است. به زعم موران رابطه دریدا با پدیده‌شناسی نیز نه تنها از طریق مطالعات مفصل درباره هوسرل بلکه همچنین از طریق رابطه پیچیده آن با هایدگر صورت گرفته است (Moran, 2000, p. 461). شایان ذکر است که هایدگر دوم بیش از هایدگر اول در نزد پست مدرنیست‌ها از محبوبیت خاصی برخوردار است. لذا بسیاری از فیلسوفان پست مدرن، هایدگر دوم را پست مدرن تر از هایدگر اول می‌دانند، برای مثال رورتی می‌گوید که «غالباً دریدا و هایدگر به عنوان فیلسوفان «پست مدرن» مطرح می‌شوند» (Rorty, 1998, p. 1).

گرچه دریدا یک یهودی الجزایری بود، علی‌رغم یهودی‌ستیزی هایدگر، پیوسته با همدلی هرچه تمام‌تر به خوانش هایدگر پرداخته است. دریدا از همان ابتدای مطالعات خود به اندیشه‌های فلسفی هایدگر علاقه‌مند شد و در آثار گوناگون خویش به ابعاد متنوع رویکرد هایدگر اشاره نمود. او در سال ۱۹۸۷ کتاب جالبی با نام راجع به روح: هایدگر و پرسش به چاپ رساند. این کتاب دفاعیه‌ای است فلسفی از اندیشه‌های هایدگر (ضمیران، ۱۳۷۹: ۱۰). او در این کتاب کوشید تا به اتهام‌های ویکتور فاریاس علیه هایدگر در خصوص ارتباط فلسفه او با اندیشه فاشیستی پاسخ گوید. دریدا کوشید تا ثابت نماید که وابستگی حزبی هایدگر هیچ‌گونه ارتباطی با فلسفه او ندارد (همان) آنچه مسلم است این است که دریدا مثل هایدگر می‌خواهد فراتر از سنت هستی - خداشناختی غربی برود و افق تازه‌ای برای بشر بازکند. دریدا هیچ وقت از هایدگر به طور کامل دور نمی‌شود، همان‌طور که هایدگر هیچ وقت از نیچه دور نشد. بنابراین می‌دانیم که دریدا بیش از هر متفکر دیگری وامدار هایدگر بوده، بسیاری از مولفه‌ها و راهبردهای هایدگری را در طرح نظری خود گنجانده، تا آن‌جا که حتی عنوان دکونستروکسیون را هم از تعبیر هایدگری دستروکسیون اخذ کرده است. همچنین می‌دانیم که هایدگر، سخت در سودای رها شدن از بند سنت متافیزیکی غرب بود، سنتی که با افلاطون آغاز شده بود و هایدگر ختم آن را نیچه (این "آخرین متافیزیک باور") می‌دانست. با این حال، دریدا به جای پیروی غیرانتقادی از سرمشقی که هایدگر در اختیارش گذاشته، خود هایدگر را دوباره در معرض خوانشی ساختارشکنانه قرار داده، با خوانش دقیق و مشروح متون هایدگر نشان می‌دهد که او با همه راه‌گشایی‌ها تا چه حد در بند همان متافیزیک مانده و از این رو شاید عنوان "آخرین متافیزیک باور" بیشتر برازنده خود او باشد.

اگر هایدگر، به ویژه هایدگر دوم را فیلسوفی پست مدرن بدانیم که سرمشق دریدا و امثال متفکران پست مدرنی مثل فوکو، رورتی و دیگران شده، چندان به بیراهه نرفته‌ایم؛ لذا می‌توان با اندکی مسامحه گفت که هایدگر همدلی بیشتر با متفکران پست مدرن نه مدرن دارد. کشف رابطه دریدا با هایدگر که در این مقاله مختصراً بدان پرداختیم، می‌تواند مؤید این مطلب باشد.

## پی‌نوشت‌ها

۱- برای مثال نوریس در کتاب «دریدا» می‌نویسد: «دریدا عقل ابزاری غربی را که هایدگر کار اصلی هر فلسفه اصیل مدرن می‌دانست نقد می‌کند» ... (P.160) نوریس در ادامه می‌افزاید: «هر کاری که دریدا انجام می‌دهد، بی‌شک از هایدگر به ارث برده و مثل هایدگر بر بازاندیشی «منشأ» عقل تأکید می‌کند (P.160). برای مطالعه بیشتر به کتاب زیر مراجعه کنید:

**Christopher Norris (1987) *Derrida*, Publisher Harvard University Press**

۲- این نظر هایدگر یادآور جمله معروف وایتهد است که «کل فلسفه غرب پانوشتی بر افلاطون است.»  
 ۳- به عنوان مثال، رورتی در کتاب *نتایج پراگماتیسم* (۱۹۸۲) صراحتاً می‌گوید: «هایدگر «عناصر متافیزیکی» دارد که دریدا آنها را نقد می‌کند، همان‌طور که در فلسفه نیچه عناصر «متافیزیکی» هست که هایدگر آنها را نقد می‌کند» (Rorty, 1982, 6). در جای دیگری می‌گوید: «با وجود اینکه در هایدگر دوم آنتولوژی حذف شده، ولی هنوز از فراموشی وجود صحبت می‌کنند؟» (Rorty, 1991, 71). برای مطالعه بیشتر به دو کتاب زیر از رورتی مراجعه کنید:

**Rorty, Richard, (1991), *Essays on Heidegger and Others: Philosophical Papers*, Volume 2. [EHO] Cambridge: Cambridge University Press.**

**Rorty, Richard, (1982), *Consequences of Pragmatism*. Minneapolis: University of Minnesota Press.**

۴- دریدا در گراماتولوژی می‌نویسد: «من این عبارت {مفهوم عامیانه زمان} را از هایدگر به عاریت گرفته‌ام» (Derrida, 1998:72).

۵- برای نمونه، دریدا واژه *khreon* را در متن مقاله هایدگر درباره آناکسیمندر به «کاربرد» ترجمه می‌کند و معتقد است که می‌توان آن را به «ردپا» (trace) نیز ترجمه کرد و از آن درباره معنای وجود سوال نمود. برای مطالعه بیشتر به کتاب زیر مراجعه کنید:

**Jacques Derrida (1982) *Margins of philosophy*, Edition reprint Publisher University of Chicago Press.**

۶- بسیاری از فیلسوفان، متافیزیک را به عنوان مبنای سایر علم‌ها رد می‌کنند، می‌توان به کانت، کارناب، ویتگنشتاین دوم، پاتنم و دریدا اشاره کرد. برای مطالعه بیشتر به کتاب زیر مراجعه کنید:

**Herron Jerry (1996) *The ends of theory*, Publisher Wayne State University Press**

۷- رورتی در فلسفه و امید اجتماعی می‌نویسد: «فیلسوفان از سده هفدهم همواره گفته‌اند که هیچ‌گاه نمی‌توانیم واقعیت را بشناسیم، زیرا میان ما و آن مانعی است - حجابی از نمودها که تعامل میان ذهن و عین، میان ساختار اعضای حسی و ذهن‌های ما و نحوه‌ای که اشیا فی‌نفسه هستند، به وجود آورده است» (رورتی، ۱۳۸۴: ۹۸). ر.ک: فلسفه و امید اجتماعی، ریچارد رورتی (۱۳۸۴: ۹۸) به کوشش عبدالحسین آذرنگ.

۸- برای بحث درباره شباهت و تفاوت‌های بین اندیشه دریدا و هایدگر به صفحات ۲۵ الی ۲۷ کتاب *حواشی فلسفه دریدا* مراجعه کنید.

۹- به زعم دریدا این انتقاد بر هایدگر وارد است که وجود مورد نظر هایدگر «مدلول متعالی» است که در نهایت هر معنایی بدان بر می‌گردد و این نوعی متافیزیکی اندیشیدن است که هایدگر می‌کوشید از آن اجتناب ورزد. برای مطالعه بیشتر به مقدمه مترجم انگلیسی گراماتولوژی مراجعه کنید.

۱۰- دریدا استدلال می‌کند که تفسیر انتقادی هایدگر از بازنمایی (representation) یک بازتفسیر بازنمودگرایانه از بازنمایی را پیشفرض می‌گیرد. برای مطالعه بیشتر درباره انتقاد دریدا بر تفسیر هایدگر از بازنمایی به صفحات ۲۰ الی ۳۷ کتاب زیر مراجعه کنید:

**Bolt .Barbara** (2004) *Art beyond representation: the performative power of the image*, I.B.Tauris Publisher



## منابع فارسی

- حقیقی، شاهرخ؛ (۱۳۸۳)، *گذار از مدرنیته*، تهران، نشر آگه.
- ساراپ، مادن؛ (۱۳۸۲)، *پساساختارگرایی و پسامدرنیسم*، ترجمه دکتر محمدرضا تاجیک، تهران، نشر نی.
- رورتی، ریچارد؛ (۱۳۸۴)، *فلسفه و امید اجتماعی*، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، نشر نی.
- نوذری، حسینعلی؛ (۱۳۸۰)، *پست مدرنیته و پست مدرنیسم: تعریف - نظریه‌ها و کاربری‌ها*، تهران، انتشارات نقش جهان.
- ضیمران، محمد؛ (۱۳۷۹)، *ژاک دریدا و متافیزیک حضور*، تهران، نشر هرمس.
- پین، مایکل؛ (۱۳۸۰)، *لکان، دریدا و کریستوا*، ترجمه پیام یزدانجو، تهران، نشر مرکز.
- موفه، شانتال؛ (۱۳۸۵)، *دیکانستراکشن و پراگماتیسم*، ترجمه شیوا رویگریان، تهران، گام نو.

## منابع لاتین

- **Bolt. Barbara**(2004) *Art beyond representation: the performative power of the image*, I.B.Tauris Publisher
- **Derrida .Jacques** (1982)*Margins of philosophy* ,Edition reprint Publisher University of Chicago Press
- -----(1998) *Of grammatology* , JHU Press.
- -----(1997)*DECONSTRUCTION IN A NUTSHELL: A Conversation with JACQUES DERRIDA* Edited with a Commentary by JOHN D. CAPUTO Fordham University Press New York
- **Grenz,Stanley James** (1996)*A primer on postmodernism* , Wm. B. Eerdmans Publishing

- **Herron Jerry** (1996)*The ends of theory*, Publisher Wayne State University Press
- **Jack, Reynolds and Roffe , Jonathan** (2004)*Understanding Derrida* ,Publisher Continuum International Publishing Group.
- **Milchman .Alan and Rosenberg .Alan** (2003 (*Foucault and Heidegger: critical encounters*.Volume 16 of Contradictions of modernity Publisher U of Minnesota Press.
- **Moran, Dermot** ,(2000) *Introduction to Phenomenology* ,London, New York, Routledge Press
- **Norris.Christopher** (1987) *Derrida*, Publisher Harvard University Press
- **Rorty,Richard**,(1991),*Essays on Heidegger and Others: Philosophical Papers, Volume 2*. [EHO] Cambridge: Cambridge University Press.
- ----- (1982), *Consequences of Pragmatism*. Minneapolis: University of Minnesota Press
- -----(1998)*Truth and Progress* , Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Taylor.Victor E., Charles E. Winquist (2001 (*Encyclopedia of postmodernism* .Routledge World Reference Publisher Taylor & Francis.